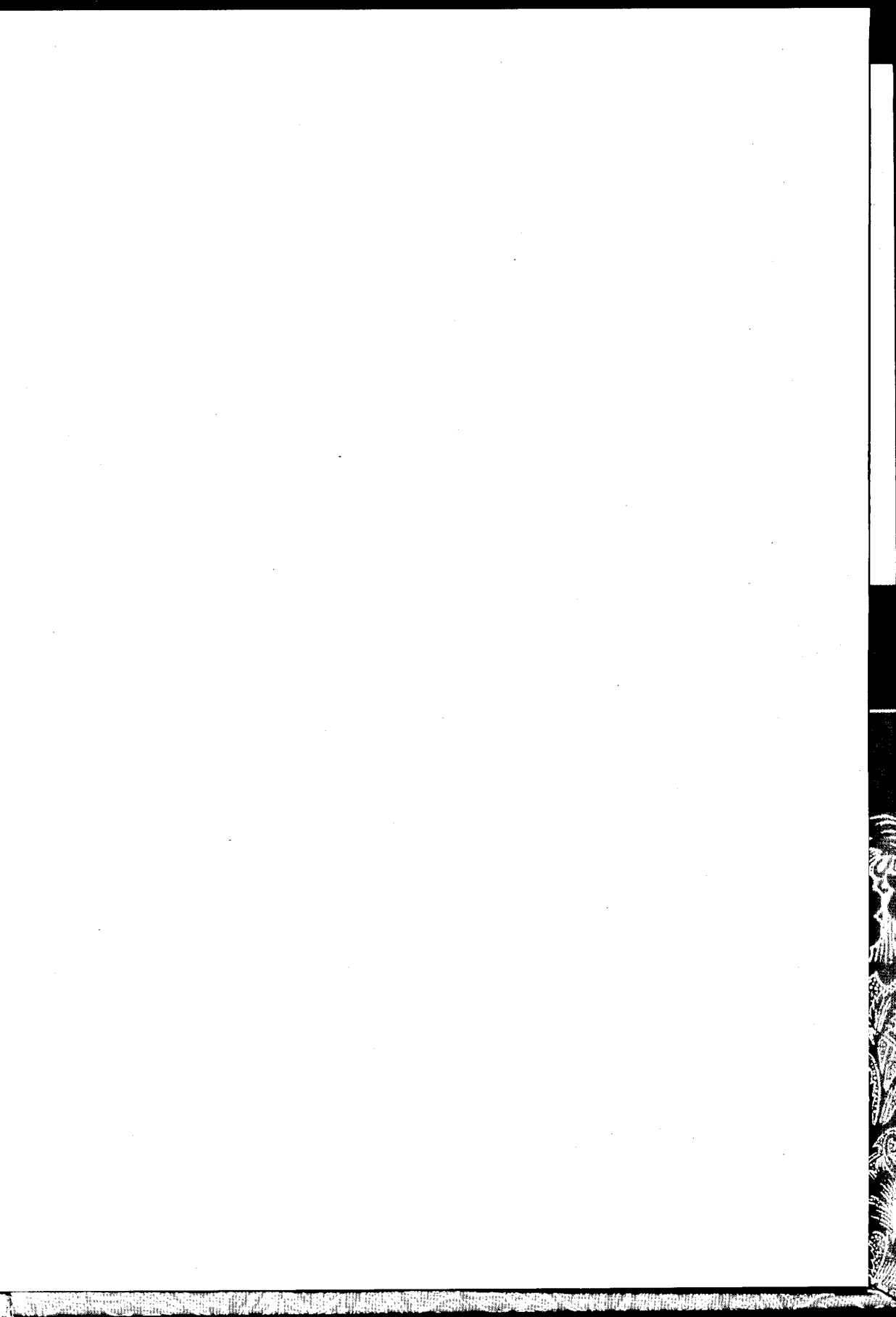


بسم الله الرحمن الرحيم



فرهنگ عروسی

در

جهان ایرانی

جلد اول

استانهای

تهران - مرکزی و قم - قزوین - اصفهان - سمنان - فارس

گردآوری، پژوهش و تدوین

دکتر کیوان پهلوان



شعاع

سرشناسه	پهلوان، کیوان، -
عنوان و نام پدیدآور	فرهنگ عروسی در جهان ایرانی / گردآوری، پژوهش و تدوین کیوان پهلوان.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	ج ۴.
شابک	ج ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۳۰-۱؛ ج ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۳۱-۸؛ ج ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۳۲-۵؛ ج ۴: ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۳۳-۲
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
مندرجات	ج ۱. استانهای تهران - مرکزی و قم - قزوین - اصفهان - سمنان - فارس. ج ۲. استانهای چهارمحال و بختیاری - کهکلوپه و بویراحمد - خوزستان - لرستان - هرمزگان - بوشهر - یزد - کرمان. ج ۳. استانهای همدان - زنجان - آذربایجان شرقی - آذربایجان غربی - اردبیل - کردستان - کرمانشاه - گیلان - مازندران - گلستان. ج ۴. استانها و جمهوریهای خراسان - سیستان و بلوچستان - تاجیکستان - ازبکستان - افغانستان - پاکستان - هندوستان.
موضوع	عروسی -- ایران -- آداب و رسوم
موضوع	زناشویی -- ایران -- آداب و رسوم
رده بندی کنگره	۹۱۳۹۴ پ ۹ / الف / GT1۷۵۳
رده بندی دیویی	۳۹۲/۵۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۱۹۰۵۵



نسخه

فرهنگ عروسی در جهان ایرانی (جلداول)

دکتر کیوان پهلوان

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۷۷۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک جلد اول ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۳۰-۱

فهرست مطالب

۹	پیش سخن
۱۳	استان تهران
۲۲۱	روستای آرو (شهرستان دماوند)
۲۲۴	ورامین
۲۲۹	استان مرکزی و قم
۲۳۳	فراهان
۲۴۹	هزاوه
۲۵۵	ساوه
۲۶۲	روستاهای دهستان کوهپایه ساوه
۲۷۴	شهرستان قم
۲۷۸	روستای آثره (استان قم)
۲۸۹	استان قزوین
۲۹۲	عروسی در تاکستان در میانه عهد قاجار
۲۹۷	آئین‌های عروسی در دهه ۱۳۵۰ در شهر قزوین
۳۰۵	طالقان
۳۲۱	تات‌های استان قزوین



۳۲۶	مراغی‌ها
۳۲۹	استان اصفهان
۳۲۹	اصفهان
۳۳۶	آداب و رسوم ازدواج در دین یهود
۳۴۳	یهودیان اصفهان
۳۴۵	ارمنیان اصفهان
۳۴۷	ارمنیان ارمنستان
۳۵۳	عاشق‌های ارمنی
۳۶۰	نجف آباد
۳۶۳	نظنز
۳۷۳	ایبانه
۳۹۳	جندق
۴۱۸	بیاضه
۴۲۰	نابین
۴۲۳	کاشان
۴۲۷	میمه
۴۴۳	گرگی‌ها فریدن
۴۴۶	گرجیان جمهوری گرجستان
۴۶۳	استان سمنان
۴۶۳	شهر سمنان
۴۷۵	دامغان
۴۸۴	شاهرود
۴۹۳	شهمیرزاد
۴۹۶	عشایر الیکایی
۴۹۹	مُجِن

۵۰۷		سمنان
۵۲۳		چاشم
۵۳۰		سنگسر
۵۳۷		استان فارس
۵۳۸		شیراز
۵۵۰		شهرستان لامرد
۵۵۵		آباده
۵۶۱		داریون
۵۸۰		استهبان
۶۵۸		فسا
۶۶۸		لارستان
۷۰۸		خُنج
۷۱۳		دوان، کوهمره جروق، فامور
۷۲۶		ایل سرخی
۷۴۴		ایل قشقای
۷۶۸		ایل خمسه
۷۸۱		لِرَکی (leraki)

پیش سخن

رسم و عادت‌های هر قوم و طایفه‌ای، نمودار میزان تمدن و فرهنگ آن قوم است و از میان آن همه رسم و عادت، می‌توان سایه روشنی از اوضاع مردم و آرا و اندیشه‌هایشان پی برد.

سرشت انسان نیاز به یکی شدن زن و مرد دارد. طبیعت کاملاً متضاد آن‌ها چه از نظر فیزیولوژیکی و چه احساسی، آن‌ها را بیشتر به هم نیازمند می‌کند. نیاز همسر بودن مردان یا زنان در یک روند اجتماعی چندین هزار ساله برای انسان رخ داده است. انسان در خود نیاز به داشتن فرزند و خانواده می‌بیند و هرچه بیشتر، آگاهانه به ازدواج تن می‌دهد. مراسم عروسی نیز در کنار آن پدیده‌ای اجتماعی است؛ و در طول تاریخ نمی‌توانسته یک دست و بدون تغییر باقی مانده باشد. ذوق‌ها، سلیقه‌ها، تنگناها، شادکامی‌ها و غیره در شکل‌گیری آن بی‌تأثیر نبوده است.

گزینش همسر در فرهنگ بشری و همچنین ایرانی بس رسم‌ها دارد و در طی تاریخ متنوع‌تر و پیچیده‌تر شده است. شادمانی پدر و مادر از همسرگزینی دختر یا پسر خود است که باعث این تنوع و شادی بخش بودن این مراسم شده است.

هر مرحله از ازدواج برای خود، سرور و شادی را در دل دختر و پسر جوان می‌افکند. آشنایی باهم، انتخاب، خواستگاری، بله‌برون، مراسم عقد و حنابندان و بالاخره عروسی و باهم زندگی کردن و دارای فرزند شدن. از دوران خواستگاری به بعد، عشق و دلدادگی، یکی از شیرین‌ترین و پرخاطره‌ترین لحظات و روزهای پسر و دختر است و شیرینی آن تا دوران پیری در خاطرات آنان نقش می‌بندد. در این دوران، اجازه دیدار محدود بود؛ اما دزدانه با



همکاری مادر مهربان که خود نیز چنین روزهایی را از سر گذرانیده، عملی می‌شد. از آن پس، پسر آرزوی دستیابی به همسر آینده‌اش را دارد و لحظه‌شماری می‌کند که به آن برسد؛ اما خانواده دو نفر آگاهانه خواهان ترتیب مراسمی هستند که بتوانند با امکانات بیشتر آن‌ها را به هم برسانند و در زندگی مشترکشان کمتر با مشکلات زندگی برخورد کنند. گردآوری جهیزیه و دادن مال و منال به عنوان هدیه و غیره.

دختر و پسر (به ویژه دختر) جشن عروسی را حق مسلم خود می‌دانند و فکر می‌کنند در هیچ دوره از زندگی‌شان چنین خاطره خوشی برایشان به وجود نخواهد آورد، و با این خاطرات است که احساس قوی‌تری نسبت به فرزندان مشترکشان خواهند داشت. فرزندان نیز نیاز به صلابت و حمایت پدر، و مهر و محبت مادر دارند، و این حمایت و محبت، کودک را آنچنان همراه خانواده و همچنین کار و تجربه زندگی می‌کند که خود نیز براساس نیاز اجتماعی و غریزی، هنگام سن ازدواج، خواهان تن دادن به آن است.

در تاریخ ایران، گزینش همسر به صورت بسته و ناشناخته صورت نگرفته است و تمامی تلاش خانواده در این بوده است که فرزندان خود، حتی الامکان با فامیلان و دوستان نزدیک و هم طایفه‌های خود وصلت کنند، و موفقیت فرزندان را در این همکاری و همراهی می‌دانند. در ایران تا به حال گردآوری مراسم عروسی مردم ایران زمین به این وسعت که در کتاب حاضر می‌خوانید، صورت نگرفته است، و شاید این اولین باری است که این مراسم آئینی و پر سرور با این گستردگی صورت گرفته باشد. ما ایران را براساس جغرافیای سیاسی کنونی آن بررسی کرده‌ایم، هر چند که آگاه هستیم که می‌تواند نقصان‌هایی را هم در برداشته باشد، چند منطقه از هر استان را برای گزارش مراسم عروسی آن انتخاب کرده‌ایم. در مورد جمهوری افغانستان نیز به این صورت چند منطقه و ولایت و قوم را بررسی کردیم و در این مجموعه آوردیم.

در مورد جمهوری تاجیکستان و ازبکستان، کتابی را به فارسی برگردانده‌ام که خانم ذهنی اوا در دهه هفتاد میلادی به عنوان پایان نامه دکتری خود کار کرده و به چاپ رسانده است و بیشتر به مراسم عروسی تاجیکان جمهوری تاجیکستان و ازبکستان پرداخته است، هر چند که بسیاری از فرهنگ‌های ترکان و فارس‌ها این جمهوری‌ها به هم نزدیک است و فقط اختلاف بر سر واژه‌های ترکی و فارسی است. البته برای اینکه نقصان عدم وجود مراسم ازبکان نیز در این مجموعه احساس نشود، مراسم عروسی ازبکان جمهوری ازبکستان را نیز نوشته‌ایم.

من هنگامی که حدود بیست سال پیش تحقیق و پژوهش پیرامون دف و دایره ایران زمین را آغاز کرده‌ام، دیده‌ام که یکی از مهم‌ترین مراسمی که در آن دایره نواخته می‌شود عروسی است، طبعاً به ناچار باید به این موضوع به طور جدی فکر و بررسی می‌کردم. تقریباً موسیقی و ترانه‌ها و ریتم‌های مراسم عروسی تمامی مناطق ایران را که با دایره نواخته می‌شود، با کوشش خود ثبت و ضبط کرده‌ام که سه CD آن به نام‌های دف و دایره در شمال خراسان، یزد و نائین و سیستان از سوی مؤسسه هنری ماهور در اوایل دهه هشتاد انتشار یافت و بقیه آن نیز با نام «دف و دایره» یا «آهنگ‌های عروسی» و یا اسم دیگری عرضه خواهد شد.

پیرامون گردآوری مراسم عروسی جدا از گردآوری توضیحات خوانندگان و نوازندگانی که با آن‌ها همکاری کرده‌ام کتاب‌هایی که در مورد مراسم عروسی در هر منطقه به چاپ رسیده بود را گرد آورده‌ام و برای به چاپ رساندن این کتاب برای بار آخر ایران را یک بار دیگر درنور دیده‌ام تا مجموعه‌ای کامل‌تر عرضه کنم. در آخر، از همه دلسوزان فرهنگ ایران زمین از وبلاگ‌ها و نوشته‌های شخصی‌شان در اینترنت هم استفاده کرده‌ام تا حتی الامکان نقصان کمتری در این مجموعه احساس شود، که تشکر ویژه‌ای از همه این عزیزان می‌کنم. ما در این مجموعه سعی کرده‌ایم تمامی مواردی که در عروسی هر منطقه اجرا می‌شود را، ثبت کنیم، مثلاً بازی‌ها، ترانه‌ها، باورها، نمایش‌ها و تمامی آداب و رسوم مربوط به عروسی. تلاش فراوان شده است آن مواردی که ثبت شده در این مجموعه بیاید، با این تفاسیر به مورد جالبی برخوردیم که در مناطقی می‌بینیم که اشعار و ترانه‌های بیشتری هنوز در خاطره مردم باقی مانده، و در منطقه‌ای مثل مازندران بازی‌های فراوانی تا همین چند دهه پیش در عروسی‌ها اجرا می‌شده. اگر می‌بینید در جایی بازی بیشتر است و در جایی مورد دیگر ژانر دیگری به این دلیل است که در خاطره مردم موردی بیشتر وجود دارد، تا این که ما توانستیم آن را بیشتر گرد آوریم. امیدواریم که این تلاش باعث شود تا کمبودهای مراسم عروسی در این کتاب با همت عزیزان و فرهیختگان دیگر کمتر شود.

با امید اینکه این مجموعه نفیس فرهنگی پیرامون «عروسی» که یکی از مهم‌ترین آئین‌های شادمانی ایرانیان و جهانیان است، از سوی پژوهشگران و خوانندگان خوش ذوق ایرانی و ایران دوست پذیرفته و مقبول شود. این کتاب می‌تواند راهگشای افرادی باشد که می‌خواهند پیرامون این مراسم آیینی ایرانیان، پژوهش‌های هنری، موسیقایی، جامعه‌شناسی، تاریخی و فولکلوری (که هر ژانر عروسی می‌تواند خود پژوهشی جداگانه محسوب شود) و غیره را



انجام دهند.

ثبت فرهنگ عروسی، در دوران کنونی که تمامی مراسم به سبک و شیوه قدیم در حال فراموشی است، کمک شایانی به آگاهی ایرانیان و دوستداران فرهنگ ایران زمین می‌کند، و هویت فرهنگی این مرزوبوم را با دامنه و وسعت بیشتری به جهانیان می‌شناساند؛ و جشن عروسی، از معدود مراسم مردم است که هیچگاه از بین نمی‌رود، چراکه هستی بشر به ازدواج وابسته است. شادی و سرور این مراسم، در کمتر آیینی به این وسعت و دامنه وجود دارد. آرزوی ما شادی و سرور و پیوند نیک میان تمام مردم «سرزمین نوروز» است که با زبان‌های مختلف اما با فرهنگ و آیین‌های مشترک در کنار هم زندگی می‌کنند. مردم «سرزمین نوروز»^(۱) باید هرچه بیشتر تمامی جنبه‌های مشترک زیست بومی، فرهنگی و اجتماعی خود را برای بهتر زیستن و در کنار هم بودن بیاورند و فقط به «پیوند» بیندیشند، نه جدایی. «پیوند» را فقط با شناخت فرهنگ‌های مشترک می‌توان تحکیم کرد. تنها راه خوشبختی ما مردمان سرزمین نوروز، یافتن راه‌هایی برای وحدت و آرامش و شادی یکدیگر است، و این فقط با شناخت هرچه دقیق‌تر فرهنگ و آیین مشترکمان پدید می‌آید.

۱- نگارنده باور دارد که «نوروز» می‌تواند تمامی مردم کشورهای که در چارچوب ایران زمین تاریخی وجود دارد باهم پیوند دهد. «نوروز» فصل مشترک و پیوند دهنده همه مردم ایران زمین است. اتحادیه فرهنگی و اقتصادی مشترکی به نام «نوروز» می‌تواند جوابگوی این سرزمین زیبا و سحرآمیز باشد.

استان تهران^(۱)

طهران قدیم

در آن روزگار نیز هیچ دختر و پسر شوهر و همسر خود را نمی توانست به شخصه ببیند و پسندد. این به عهده دلاله‌ها، بزرگترها، اقوام و نزدیکان داماد بود که برای ایشان دختر یافته، زن انتخاب کنند.

مجالس جشن، مهمانی، سفره، روضه، مسجد، حمام و زیارت‌گاه از جاهایی بود که می شد دختری را انتخاب کرد. بهترینش حمام بود. از این جهت دلاک فرد مناسبی برای ملاحظه و مشاهده تمام اندام دختر بود و عیوب ظاهری دختر را به راحتی می توانست گزارش دهد. پس از انتخاب دختر خواستگاری صورت می گرفت. طرف عصر مقداری نقل و نبات در کیسه ریخته در خانه عروس را کوبیده با گفتن «مهمون اومده برکت آورده» و جواب «باد آمده گل آورده» ی صاحبخانه و دیگر تعارفات که خوش آمدین، صفا آوردین، قدم به چشم و جواب میهمانان این که «خوشی شما، خدا چشم شما رو نیگر داره» به اطاق پذیرایی دعوت می شدند.

کیسه نقل را وسط مجلس می گذاشتند. غرض و مقصودشان معلوم و به صاحبخانه ابلاغ می شد که باید دختر را برای دیدن احضار بکند. دختر برای پذیرایی وارد می شد و راه و روش پذیرایی اش نشان می داد که او آداب پذیرایی را بلد است یا خیر.

این آشنایی و برخورد اگرچه بسیار مختصر و ابتدایی می آمد، و غالباً با شربت و چای خاتمه می گرفت؛ اما مسائل بسیاری را برای خواستگاری روشن می کرد؛ از جمله خوشرویی و

۱- ما استان البرز کنونی را که به تازگی از استان تهران جدا شده است، در چهارچوب استان تهران دیده ایم.



خوش بر خوردی، ادب و انسانیت، سفره بازی یا نان کوری، کم رویی یا پر رویی، حیا و داشتن حجاب و....

در هر صورت رسم دختر دار نبود، که تا بنداندازان و عقدکنان از خواستگارها پذیرایی کافی و کامل کنند، چنانچه دیگر میهمانان را می کنند؛ زیرا حمل بر تملق، چاپلوسی، عیب ناکی و نامرغوبی دختر که «بین چه عیبی داره که این همه منت می کشند» می شد.

در دیدارهای بعدی، معایب یا تندرسی او را و ارسی می کردند. هنر، خانه داری، پخت و پز و دست سوزن بودن و... او را امتحان می کنند.

پس از دیدن، پسندیدن، خواستگاری و قبول پسر و توافق ضمنی نوبت به «بله بران» می رسید. شبی که بزرگترهای دو طرف باید در خانه عروس حاضر شده امر مهریه، خرج، جواهر، شیربها و رخت و مانند آن را بگذارند که عروسان شامی طبق شأن و مقام دامادان تهیه دیده میوه و شیرینی فراهم کرده تا بزرگترهای فامیل را خبر کرده آماده پذیرایی می شدند.

اگر بله بران به خیر و خوشی و موافقت و بگو و بخند انجام یافته مبارک باد گفته شده بود، نوبت به روز خرید و بازار می رسید که در همین جلسه اشخاص آن معلوم می شد. معمولاً خواهر شوهر، جاری، عمه شوهر و خاله شوهر از طرف دامادان و به همین صورت از طرف عروسان به علاوه یکی دو مرد برای خرید انتخاب می شدند. مادرهای هیچ یک از دو طرف یعنی نه مادر شوهر و نه مادر عروس نباید دخالت داشته باشند.

بعد از خرید عروسی، اعلام آمادگی برای عقد بود که از جانب دامادان به خانه عروسان می رسید و این روز و ساعتی مبارک بود که دو طرف دیده و توافق می کردند و تهیه وسایل عقد بنا بر قرارشان انجام می شد.

اسباب عقد شامل: آئینه چراغ، آئینه شمعدان، خوانچه نان، خوانچه اسفند، طبّی رخت عروس. اگر خرج عقد با خود دامادان بود، یک روز جلوتر فرستاده می شد. طبّی نقل و کاسه نبات، طبّی کله قند، طبق های میوه که ظرف های میوه اش به اندازه قد یک آدم بیشتر نباشد. طبق های شیرینی و همین طور میوه خوری هایش، طبق شیشه های نیزه ای یا کُپ^(۱) های شربت، طبق گروانکه^(۲) های چای و کبریت و شیشه های گلاب و قوطی هل، طبق کیسه های حنا،

۱- ظرفی شکم دار از جنس شیشه با گردن کوتاه و لب کنگره دار برای نگهداری سرکه و امثال آن که دورش را پوشال بافته (بیزر) می گرفتند.

۲- نام بسته های معین چاپ و کبریت.



صابون، ذغال و تنباکو یعنی تلخی و سیاهی که شگون نداشته زندگی عروس و داماد را تلخ و سیاه می‌کرد و بقیه موارد به ترتیب اهمیت در سفره عقد جلوتر یا عقب‌تر قرار می‌گرفت. یکی از چیزهایی که برای عروس خوش شگون یا بدشگون می‌آمد آنکه اندازه کفش او بود. خوشبخت‌ترین عروس کسی بود که کفشش راحت و اندازه بود، تنگی و لقی نداشته باشد، که تنگی آن نشانه مرارت و رنج در خانه شوهر و لقی آن علامت زیر پا سستی و کم‌ثباتی و دلیل برگشتنش به خانه پدر بود.

دیگر آیین‌هاش که شفاف، سفید و روشن، بی‌لک و نقص بوده یا نبوده باشد که باز عیوب آن مربوط به روشنی، تاریکی، خوب و بد، صفا و کدورت و زشت و زیبایی خانه شوهر می‌شد. از ناگوارترین وقایع عروسی این بود که خدای نکرده آیین عروسی که (آیین بخت) نامیده می‌شد از سر طبق‌کش بیافتد که چند حالت می‌توانست داشته باشد. اگر آیین می‌شکست، بی‌شک عروسی به عزا و ناکامی می‌انجامید و کسی از آن میان مانند خود عروس یا داماد یا نزدیک‌ترین کس آنان مرده یا خبر از مرگ و میر می‌داد.

به همین دلیل آیین را یک طبق‌کش ورزیده بر سر گرفته برای زمین گذاشتن‌اش پول زیادتری هم می‌خواست؛ اما اگر طبق‌کش لغزیده ولی طبق به زمین نخورده باشد، عروس کارش به کدورت و برگشت به خانه پدر و طلاق می‌کشد و اما طلاق واقع نمی‌شود. اگر آیین دو نیم شده بود، هر دو خانواده عزادار می‌شدند. همین آیین بود که تا پیری و کهولت و نوه و نتیجه‌دار شدن زن همواره مورد توجه قرار گرفته از آن مواظبت می‌شد.

در اینجا لازم است به سه چهار روز مانده به عقد برگردیم، که آن نیز مطابق تقویم و ساعت معلوم می‌شد. در آن روز «حنابندان» انجام می‌گرفت، و این اولین آرایشی بود که با آن دختر رسماً «نشان» می‌شد و در ردیف شوهر کرده‌ها درمی‌آمد. اگر اسباب عقد چند روز جلوتر فرستاده شده بود از همان حنای ارسالی خانه داماد و اگر نه، از طرف خود عروس‌ها از طرف یکی از زنان سفیدبخت خریداری و آماده می‌شد. از صبح زود روز حنابندان قوم و خویش‌ها از دو طرف که بعضی حتی صبحانه خود را در خانه عروس می‌خوردند وارد شده، دیگ بزرگ آش رشته‌ای بار می‌گذاشتند، از نزدیک ظهر دوستان، همبازی‌ها و همسال‌های عروس از جمله دختر همسایه‌ها، اگر مکتب رفته بود همدرسی‌ها و همشاگردی‌ها، دختر عموها و... که دعوت شده بودند وارد شده پس از بز و بکوب و رقص که ساز اصلی‌شان هم دایره «داریه» بود، صرف ناهار (آش رشته خوران) می‌کردند.



این غذا از شرایط پذیرایی حنابندان بود، آش را حتماً باید با نعلبکی خورده «هوت بکشند» که خدا سر رشته چنان بختی را هم به دست آن‌ها داده، چنین روزی را قسمت آن‌ها هم کند و دیگر نیت‌دارها هم نیت کنند. اتفاقی را متناسب با جمعیت آماده کرده، لنگ‌های قرمز روی فرش‌ها گسترده، عروس را بالای اطاق و دیگران را دور تا دور نشاندند حنابند (مشاطه) لگن مسی بزرگی را که در آن حنا خیسانده می‌آورد یا طبق بعضی رسوم از خانه داماد آورده با «داریه و تنبک زدن» مجلسیان و لی‌لی، لی‌لی کردن و رقصیدن و قر دادن جلو پای عروس به زمین می‌گذاشت و به دهن حاضران یک نقل گذارده کار حنابندان را شروع می‌کرد.

این حنا را در هر خانواده‌ای طوری می‌گذاشتند. یکی تمام دست و پا را از پشت و رو حنا می‌گذاشت. دیگری تا انتهای انگشتان و عده‌ای کف دست و کف پا و روی ناخن‌ها، اما آنچه معمول بود و مخصوصاً متجدد مآبها به آن تمایل نشان می‌دادند فقط روی ناخن‌های دست و پا بود، به اضافه گل، برگ، شکل و صورت‌هایی که مانند ماه، ستاره و خورشید به وسیله چوب نازکی کف دست عروس می‌گذاشتند و نشانه‌هایی که بر سر انگشتان از طرف کف دست و خط میج‌هایی که از حنا برای او کشیده می‌شد و دورش را با خال‌هایی زینت می‌کردند، که حنای کف دست را «گل»^(۱) و حنای دور میج را «برگ» و حنای دور ناخن را «غنچه» می‌گفتند. از این زمان دیگر عروس و هرکس که حنايش گذاشته می‌شد کاری نداشت جز آنکه پشت به پشتی داده پاهایش را دراز کرده، دست‌هایش را طوری که خراب نشود روی پاهایش بگذارد، که بعضی‌ها شوخی کرده می‌گفتند: «اگر عروس سخته‌ش، دست و پاشو نخ ببند» گردنش بندازه.

که جوابش می‌دادند: «دو سه شب دیگه گردن دوماد می‌ندازه.»

یا خطاب به دیگران: «شب میرن گردن شورا شون می‌ندازن.»

و جلوشان بزنند و بخوانند و برقصند و چیز دهن آن‌ها بگذارند، که اگر مطرب دعوت شده بود این کار به عهده مطرب و اگذار می‌شد و او مجلس را گرم می‌کرد. اما هر که هر چه داشت از رقص و هنر و آواز در این حنابندان در طبق اخلاص گذارده، تقدیم می‌کرد که پیر و جوان و خانم بزرگ و خانم کوچک هم نداشته همه وادار می‌شدند. این سور و سرور ادامه داشت، تا حناها رنگ انداخته بخوانند شسته شوند. در این وقت

۱- با این جمله که «تو که حموم رفتی یک گل حنا هم می‌خواستی کف دستت بزاری».



مشاطه با آفتابه لگن که در آفتابه آب ولرم ریخته و پنج حب قند و گلاب در آن می ریخت، وارد شده اول جلو مادر عروس و اگر بزرگ تر و مسن تر از او حنا گذاشته بود، جلو او را گرفته انعام می گرفت و با گفتن «مبارک باشد» و دعاهاى دیگر مانند «حنا بندان پسر، دخترهای دیگر را ببینی» «هزار تا از حنا بندان ها را پشت سر بگذاری» شروع به شستن حناها می کرد و از اینجا هم بود که رنگ تنبک و داریه (دایره) و سروصدای اهل اطاق و مطرب ها هم عوض شده «بادا بادا بادا، ایشاء الله مبارک بادا» زده می شد و پس از شستن حنای یکی دو بزرگتر مثل مادر بزرگ عروس و داماد نوبت به عروس می رسید. مشاطه پس از دریافت انعام کافی از مادر داماد و مادر عروس شروع می کرد. بعد از عروس ساق دوش ها و اطرافیاننش که رسم شستن آن ها هم چنین بود که دست یکی و پای دیگری را که دو طرف عروس نشسته بودند می شست و همین طور دور می زد تا شستنش به آخر برسد. این، از آن جهت بود، که اولاً تا رسیدن به شستن دست او یا پای این بزرگترهاشان انعام را حاضر کرده باشند و دیگر تبعیض و توفیری در میان نیامده، دلتنگی و کدورتی در جلو و عقب کردن حاصل نشده باشد.

جشن روز حنا بندان که قسمت اعظم آن، بعد از «حنا شوران» بود در فضای بازتری انجام می گرفت. از جشن های پر شور و حال سنگ تمامی بود که با شیرینی و آجیل و میوه و بزن بکوب مفصل همراه می شد، از آن جهت که کمتر در آن غریبه حضور داشت و مجلسی بود که دختران کم سن و سال پر شور و نشاط نو خاسته شرکت کرده، هنرنمایی می کردند، خلاصه اگر عروس و داماد هم با هم قوم و خویش و بی رودربایستی بوده به هم مخلوط می شدند. یکی دو روز به عقد مانده عروس را بند می انداختند و آن را «بنداندازان» می گفتند. ترتیب کار آن چنین بود که از خانه داماد چند نفر از خویشان او مانند مادر و خواهر و عمه و زن برادر با دعوت قبلی به خانه عروس می رفتند و اگر در حنا بندان ابتدا از عروس شروع می شد، در این کار یعنی انداختن بند از بزرگترها یعنی اول از مادر شوهر، خاله، عمه و عمه شوهر شروع می شد تا به کوچکترها و آخر به عروس می رسید.

در «بنداندازان» نیز از ابتدا تا انتها که گاهی به نسبت کثرت جمعیت از صبح تا شب طول می کشید لحظه ای زدن و خواندن و نشاط و طرب قطع نمی شد و چای و شربت و قلیان و میوه و شیرینی به حد وفور در اختیار میهمانان قرار می گرفت و با همین پذیرایی (اولین پذیرایی خانواده عروس از خانواده داماد) بود که عروس و بستگان او می توانستند همراه احترامات صمیمانه و چسباندگی و محبت، تخم عطوف و علاقه و یگانگی را در دل مادر، خواهر و قوم



شوهر کاشته یا با افاده فروشی، کم اعتنایی و گوشه و کنایه زدن‌ها و بی‌مهری و کناره‌گیری بذر نفاق و کدورت را بیفشانند.

در هر صورت مشاطه، عروس را روبه قبله می‌نشانید لچک سفیدی به سرش بسته، موهایش را در زیر آن دسته کرده، پارچه سفیدی مانند لنگ سلمانی دور گردنش بسته، جلو او زانو زده آماده بند انداختن می‌شد. در این وقت، مادر شوهر، با دو پول زرد مانند اشرفی یا لیره که به هم جفت می‌کرد مویی از وسط ابروی عروس برداشته آن را در دامانش برای بندانداز انداخته اجازه بند را صادر می‌کرد، و دیگر اقوام و بستگان داماد نیز هریک سکه‌ای در لنگ انداخته بند او را تأیید می‌کردند که تمام آن‌ها متعلق به بندانداز بود.

هنگام بنداندازی، باکنده شدن اولین دسته مو آه و ناله عروس بلند شده به پیچ و تاب برمی‌آمد. همین ناآرامی و رفتار عروس هم بود که موجب تعبیر و تفسیرهایی در اطرافیان می‌شد: مثلاً اگر در زیر گلویش درد آمده، یا نخ، آن را گاز گرفته بود، می‌گفتند «حسرتش را می‌خورند» اگر چانه‌اش درد می‌آمد می‌گفتند «قوم شوهر دوستش دارند» درد موهای گونه و بناگوش را دلیل آن می‌دانستند که «دیر تصرف می‌شود» درد پشت لب به روایتی تعبیر «حرف مادر شوهر» و به تعبیر دوستان آنکه «پیش مادر شوهر جا باز می‌کند» و پاره شدن نخ نشانه آن که «داماد دلش به حال او سوخته است» که حسودها مخفی و آشکار آه کشیده و می‌گفتند «خوش به حالش!» و غبطه‌اش را می‌خوردند.

حمام عقد یکی دو روز بعد از بنداندازان انجام می‌گرفت، چون صورت دختر تا آن زمان بند نیفتاده به نخ عادت نکرده بود سوزش و درد و برافروختگی زیاد بود، برای جلوگیری از ناراحتی پوست (نازک و حساس شده) بین بند و حمام فاصله می‌انداختند.

برای حمام عقد باز عده‌ای از کسان داماد برای همراهی با عروس دعوت می‌شدند. این حمامی بود که بعضی برای احترام دامادان آن را «قُرُق» می‌کردند و همین عمل حسادت حاسدان را درباره عروس برانگیخته با این اشعار عقده نشانی می‌کردند:

عروس مشدی مَم قلی خُونَه طاقما گلی

تا دیروزی گَلیمکوری شپیش به موهاش مُرواری

حموم نمیدونس چیه خیال می‌کرد عَم قضیه (دختر عمو) (به لفظ ترکی)

امروز حموم قُرُق واشش صدتا تاراق توروق واشش

افساده‌ها طَبَق طَبَق سگابه دورش وق و وق
خوش به ...ش که بخت داره صندلی روی تخت داره^(۱)

یا این شعر:

قربون ...ش که سبزه بخته صبرش به نظر مثال جخته (صبر)
پارسال این زمون تا پاله می بسته امسال این زمون بر سر تخته
این حمام از صبح تا نزدیک غروب طول می کشید و دهان گیره‌ای لازم می آمد تا میهمانان
کام و گلویی تازه کنند، فصل به فصل طبق‌های شربت، میوه، شیرینی و خوراکی‌هایی بود که به
حمام می رسید. به همراه سماور بزرگی که از صبح در سرینه می جوشید و منقل آتشی برای
چاق کردن قلیان‌ها که آماده شده به تواتر همراه چای به گر مخانه می رسید، و زدن و خواندن و
رقصیدن به طور مدام که اهل محل را به تماشای آن به طاق حمام و کنار و گوشه شیشه‌ها و
دریچه‌های باز و بسته سقف آن می کشید.

در سرینه، بعضی مطرب زنانه نشانیده، بعضی‌ها مولودی خوان که تولد حضرت فاطمه
زهر(س) را مداحی می کرد، می آوردند و یا با طاس و دولچه و تشت و سطل و لگن خودشان
بساط ساز و طرب راه انداخته بزن و بکوب می کردند و چنان سر و صدایی راه می انداختند که
با همه در و دربندان حمام صدای آن‌ها تا چند کوچه آن طرف‌تر به گوش می رسید و همین
صداها بیرون آمدن عروس از حمام را اطلاع داده، جماعتی از زنان و دختران اهل محل را به
پشت در حمام می کشید.

پس از آن چادر سرش کرده نقل و شاهی سفید بر سرش ریخته لی لی لی کرده رویش را
محکم می پوشانند و در حالی که اطرافش را برای حفظ از «چشم و نظر» بد و دید نامحرم مثل
دیوار حصار کشیده در وسطش می گرفتند، بیرونش می بردند. باید خاطر نشان کرد که مشابه
همین حمام برای داماد بود اضافه بر اینکه هنگام بیرون آمدن داماد از حمام جلوش گوسفند
می کشتند.

بعد از حمام نوبت به بزک عروس می رسید که در اطاق خلوتی انجام می شد. پس از آن
دیگر زمان عقدکنان بود. اتفاقی که باید عروس در آن عقد شود نیز شرایطی داشت: زیر اطاق

۱- برای احترام بیشتر به شخص تختی گذارده، صندلی را روی تخت می گذاشتند. این کار برای سردم
دارهای سخنوری در قهوه‌خانه‌ها و برای بعضی از دامادها به عمل می آمد. سلاطین نیز بدین صورت
جلوس می کردند.



باید پر باشد و آب انبار و زیرزمین و چیزی مانند آن در زیر اطاق نباشد، زیرا معتقد بودند زیر پای عروس باید پُر باشد و گرنه وصلتش نمی‌توانست استحکام داشته باشد. سفره عقد، که از شال کشمیر یا مخمل عنابی و جگری بود و شمال - جنوب (رو به قبله) و قبلاً در این اطاق گشوده شده بود. عروس را در این اطاق کرده بالای آن می‌نشاندند.

قابل توجه است که همه اشیاء پای عقد به مصارف مهم می‌رسد، به این صورت که بعد از اتمام کارها، نان عقد را قسمت کرده هریک لقمه‌ای می‌خوردند که روزیشان زیاد شده، دلشان مایه شادمانی داشته باشد. نبات آن را به نیت صلح و صفای میان زن و شوهر می‌برند. از خوردن نقل آن تا چهل روز در دلشان شادی و نشاط می‌آمد. سکه‌های آن را مایه کیسه (در قدیم جای پول بود) می‌کردند. قلیاب^(۱) آن را، اگر عقد پسر عمو دختر عمو بود به کار باطل سحر می‌آمد، به این دستور که چهل دختر نابالغ آن را در شب چهارشنبه کوبیده با سرکه مخلوط کنند و شک نمی‌کردند که هر سحری را باطل می‌سازد. اسفند آن به کار کارگشایی می‌آمد و رفع چشم زخم می‌کرد. تکان سفره عقد بر سر دختر و بیوه زن باعث گشایش بخت و رفتنشان به خانه شوهر می‌شد. موم آن اسباب کار افسون و دعای محبت بود که برای نرم کردن دل مطلوب و شوهر و معشوق به کار می‌رفت.

با رفتن عروس به اطاق عقد و نشستن پای سفره عقد، عاقد از پدر داماد و پدر عروس و کالت گرفته «یا الله» گویان به پشت در اطاق رفته چهارزانو نشسته حضور خود را اعلام و زن‌ها را امر به سکوت و توجه به مطالب خود می‌کرد. پس از اجرای برنامه خود و گرفتن «بله» از عروس، زن‌ها لی لی لی لی کرده، دست زده، مبارک باد گفته و به زدن و خواندن بر می‌خاستند. عاقد به طرف مجلس مردانه تعارف می‌شد. در اینجا از طرف زن‌ها کار تمام شده، پشت هم داماد را به اطاق می‌طلبیدند، لازم بود عاقد طرف دیگر (داماد) را نیز به عقد عروس درآورد. با جمله آخر عاقد «یعنی محمد و اله الطاهرین» صدای صلوات مجلسیان بلند شده، داماد را به اطاق عروس می‌بردند.

و اما اعمال دیگری هم هنگام عقد در اطاق عقد و خارج از آن به وقوع می‌پیوست. عقیده داشتند موقع عقد هر درخواست برآورده و هر حاجت که از خدا خواسته شود روا خواهد شد. در لحظات شروع عقد و نزدیک آمدن آقا (عاقد) بود که از طرف قوم شوهر جمعیت داخل

۱- قلیاب از اسبابی بود که در گوشه‌های خنچه اسفند می‌گذاشتند. دیگران نیز که با خود قلیاب آورده سر سفره عقد گذاشته و بعد از تمام شدن خطبه برداشته برای موارد مخصوص به کار می‌بردند.



اطاق را قسم می‌دادند که دو بخته‌ها (دو شوهرها) و سیاه بخت‌ها، محبت ندیده‌ها، هوودارها، طلاق گرفته‌ها و دخترهای خانه مانده (پیر دخترها)، سنگین بخت‌ها،^(۱) به خانه مادر برگشته‌ها و شوهر مرده‌ها اطاق عروس را ترک کرده موقع عقد حضور نداشته باشند زیرا با وقوع عقد نحوست و تیره روزی‌شان گریبانگیر عروس شده وی را نیز مشمول می‌سازد و شامل ضمناً: حایض‌ها، تارک الصلوة‌ها (بی‌نمازها) و چشم شورها را نیز قسم می‌دادند که در اطاق نمانند و هر که را نیز خود شامل این احوال می‌دانستند بی‌رودربایستی جلو آمده، مثلاً می‌گفتند «خانم قریون پاهاتم یه دَقه برو بیرون تا آقا عقدشو بخونه، اون وقت بیا تو».

از جانب کسانِ عروس هنگام عقد عروس، قفل پیچی^(۲) را حین خطبه در زیر چادر بسته نیت بسته شدن داماد را که قادر به تصرف دختر نباشد کرده قفلش را در جای تاریک زیر چیزی سنگین خاک کرده، کلیدش را نزد خود نگاه می‌داشتند، عقیده داشتند تا آن قفل را بیرون نیاورده و با همان کلید باز نکنند داماد قادر به تصرف دختر نمی‌باشد! (این عمل به این دلیل صورت می‌گرفت که عروس عقد کرده به این زودی به خانه داماد نمی‌رفت و برای عروسی‌اش مدت طول ماه و سال معین شده بود، تا در نامزدبازی‌ها مورد دست‌برد داماد واقع نشده آبرویشان به باد نرود) با قاطمه (طناب پشمی) یا رشته سیاه و سفیدی را تاییده گره کرده، نیت بستن می‌کردند این کار نیز اثر قفل را داشت که باید زیر سنگ یا چیز سنگینی قرار می‌گرفت. عملی که قوی‌تر از قفل شناخته شده و علاوه بر داماد برای شوهرها نیز اگر دارای زن دیگر بودند نیز به کار می‌رفت، با این نیت که شوهر را به غیر از همسرش به روی هر زن و معشوق دیگری می‌بستند!

کارهای دیگری که صورت می‌گرفت:

- قند، نبات، خرما و آب نبات را هنگام خطبه بالای پای دختر می‌گذاشتند که برای خوراندن به شوهر نگاه دارد.

- آیینۀ کوچکی را که روی زهار گذارده برای نگاه کردن به دست شوهر بدهد که این کارها همه «شیرینی» و سفیدبختی می‌آورد!

۱- دخترهایی که بارها وسایل ازدواجشان فراهم شده ولی به هم خورده، خواستگارهای متعدد داشته و سر نگرفته است.

۲- قفل پیچ: قفل‌های درازی مثل قفل‌های درِ ضریح امامزاده‌ها بود که کلیدش در آن قرار گرفته با پیچ دادن زیانه‌اش عقب و جلو رفته باز و بسته می‌شد.



- نخ هفت رنگ یا ابریشم هفت رنگ را که زنان نازا هنگام قرائت صیغه عقد به کمر بسته نیت آبتنی کرده گره می زدند و معتقد بودند نطفه را در رحم زن نگاه می دارد.
- دو سوسک قرمز (سوسک حمام) را برای سیاه کردن عروس و داماد یا هر دو نفری که می خواستند از چشم و نظر بیندازند در مرکب سیاه کرده نیت کرده، در دو جهت مخالف رها می کردند.

- کوبیدن هاون خالی در آشپزخانه به نیت کوبیدن و بستن زبان طرف (زبان بندی).
- کوبیدن قند و فلفل به نیت محبت و گرمی.
- کوبیدن گوشت و قند در همین زمان و خوراندن به طیور برای محبت و اطاعت شوهر یا قوم شوهر و هر که بخواهند.

- پاک کردن آئینه و روشن کردن شمع و چراغ به نیت عزت، و جلوه خانواده تازه.
- گرفتن چرک سینه و سنگ پاکشیدن به پاشنه، به نیت رفع عقده دلنگی و دلچرکینی.
ناگفته نماند تمامی این کارها باید مقارن با انجام صیغه عقد می بود.
با رسمیت یافتن عقد، عاقد مرخص شده مجلس خودمانی گردیده، اگر مطرب و ساز و ضربی دعوت شده بود، شروع به کار بزن و بکوب می کردند. اگر مداح فراخوانده شده بود، شروع به مداحی آل عبا و ذکر فضایل حضرت زهرا (س) می نمود.

اگر عروسی در همان شب و شب های نزدیک واقع نمی شد، فردای روز عقد از خانه عروس چند طبق شیرینی و میوه به اسم «جا خالی با»^(۱) به خانه داماد فرستاده می شد. با همین پیشکش اجازه رفت و آمد به خانه عروس به داماد داده می شد که به آن «نامزدبازی» می گفتند، ایامی که از شیرین ترین اوقات یک پسر و دختر در زندگی بود و احوالی که حلاوت آن برایشان هرگز فراموش نمی شد.

داماد اولین بار با خجالت و دلهره همراه یکی دو نفر از بزرگترهای خود مانند خواهر یا خاله هدیه ای امثال پارچه یا طلا - جواهر برای عروس برده، چای و شربت و شیرینی خورده و با نگاه های دزدانه مراجعت می کرد. اما بعد دیگر برایش عادی می شد و با هر بار دیدن شوق ملاقاتشان بیشتر می شد و دوری و فراق برایشان عذاب آورتر می شد.

از رسوم بعد از عقد تا زمان عروسی عیدی دادن داماد و پدر و مادر به عروس و عروسان

۱- در اصل «جاخالی نبا» بوده که به «جاخالی با» تخفیف شده؛ یعنی جای شما خالی نباشه.



به داماد بود، که اهمال‌پذیر نمی‌شد. مانند عیدی اعیاد مثل: نوروز، عید غدیر، مبعث، عید فطر و قربان، میلاد حضرت رسول (ص)، حضرت علی (ع)، امام حسین، نیمه شعبان و غیره.

به تعویق افتادن عروسی یکی از مشکلات اصلی عروس و داماد بود. مثلاً مرگ و میر بستگان عروسی را به عقب می‌انداخت. اگر در این مدت عروس و داماد حوصله‌شان سر می‌رفت کارشان به زفاف یواشکی می‌رسید، مخصوصاً اگر عروس حامله می‌شد که وایلا!! رسوایی‌ای بود، که تمام محله را پر کرده حرفش نقل هر مجلس پیر و جوان می‌شد و برایش متلک‌ها ساخته و نمایشات ترتیب و جمعیت‌ها تشکیل داده، به شعر و غزل‌ها و تصنیف، ترانه‌خوانی‌ها می‌پرداختند و از جمله نمایشنامه زیر به زبان شعر به اسم «نمایش خاله زو زو» که یکی عروس و یکی خاله عروس شده باهم به گفت‌وگو می‌پرداختند. شروعش این طور بود که خاله عروس از ماجرا باخبر شده از او به سؤال و تجسس و دلجویی برآمده می‌گفت:

خاله جون زو و زو، زو و زو عدس پلو، رشته پلو، یک ماهه عروس، چن ماهه داری؟ خاله چرا نمی‌زایی؟

و عروس که بقچه‌ای به شکمش بسته، چنان دَل دَل (لحظات نزدیک زاییدن) زاییدنش می‌باشد، می‌گفت:

خاله جون قربونتم، حیرونتم، صدقه بلاگردونتم، آتیش سر قلیونتم، گیلیم توی ایوونتم، یک ماهه دارم. خاله حالا نمی‌زایم.

و به همین طریق سؤال خاله و جواب عروس:

- خاله جون زو و زو، زو و زو عدس پلو، رشته پلو، باقالی پلو، راسشو بگو، یک ماهه

عروس چن ماهه داری؟

- خاله جون قربونتم، حیرونتم، صدقه بلاگردونتم، آتیش سر قلیونتم، گیلیم توی ایوونتم،

چایی توی فنجونتم، شاید دو ماهه دارم. خاله چرا نمی‌زایم.

تا سه ماهه و چهار و پنج و در جواب خاله که با هر سؤال به جملات خود اضافه نموده

عروس با آوردن شاید به قربان صدقه‌های خود می‌افزود و می‌گفت:

- خاله جون قربونتم، حیرونتم، صدقه بلاگردونتم، آتیش سر قلیونتم، گیلیم توی ایوونتم،

چایی توی فنجونتم، رفیق راه شمرنتم، شاید نه ماهه دارم. خاله حالی ندارم، خاله چرا

نمی‌زایم و ادامه می‌داد.

چنگش جیگرم می‌خوره، دردش نفسم می‌بُره، شاید دو قلو، سه قلو، چهار قلو دارم، خاله



حالی ندارم. خاله چرا نمی‌زایم.

و آن‌گاه وی را درد زاییدن گرفته با غر و غرباله و ادا و اطوار و پیچ و تاب، دور و بر خاله چرخیده و خم و راست می‌شد و دست و دامن او را چسبیده این اشعار را دنبال می‌کرد:

خاله جون اوفینا، این ور دلم اوفینا، اون ور دلم اوفینا، دل و کمرم اوفینا، آخ و واخ و واخ
اوفینا، واخ و واخ و آخ اوفینا.

و یکی بعد از دیگری سه بچه سرهم آورده کنار می‌نشست.

ساز دایره (داریه) به همراه خواندن ریتمیک این نمایش و نمایش‌های دیگر استفاده می‌شد، هرچند که می‌توانست از تنبک نیز استفاده شود.

نمایش‌های دیگر که در عروسی و جشن‌ها برگزار می‌شد را در ادامه می‌آوریم.

روز پیش یا قبل از ظهر شب عروسی جهاز دختر به خانه داماد رفته، چند نفر از زنان نزدیک عروس، که همراه جهاز رفته بودند مشغول چیدن آن‌ها می‌شدند.

به هر تقدیر شب عروسی فرا می‌رسید. در این شب بود که برو و بیا و بزن و بکوب و قُزُق دوباره حمام و سایر تشریفات داماد انجام می‌شد. هنگام بیرون آمدن داماد از حمام جلو پایش گوسفند کشته، و جلو در حیاط مطرب مشغول زدن و خواندن بود. جوان‌های محل و بچه محل هایش هم شادی می‌کردند و می‌رقصیدند.

مهمانی و ضیافت شب عروسی از مهمانی‌های حتمی و واجب به شمار می‌آمد که فقیر و غنی و دارا و ندار بدان گردن می‌نهادند، و دیگری «عروس‌کشان» وقتی مدعوین حضور می‌یافتند سرگرمی‌های مجلس از قبیل مداح و مولودی‌خوان یا مطرب و نوازنده حاضران را مشغول می‌کردند / یکی دو ساعت که از شب می‌گذشت عده‌ای از فامیل نزدیک داماد و یکی دو ریش سفید، گیس سفید با آئینه و چراغ و لاله و شمعدان دنبال عروس رفته، در خانه او با شربت و شیرینی پذیرایی شده، با اجازه پدر و مادر عروس عقدنامه دختر را با قواره پارچه‌ای که برای خلعتی مادر عروس گرفته تقدیم می‌کردند و اجازه بردن عروس را می‌گرفتند. در این هنگام، گریه و زاری و شیون اهل خانه و عروس که بر اثر دوری از یکدیگر بلند شده بود، خانه را پُر می‌کرد. در آخر آرام می‌شدند، و آئینه قرآن و آب و اسفند آورده، سه مرتبه از زیر سینی آب و آئینه و قرآن (در هر بار باید قرآن را بیوسد) ردش کرده، اسفند در آتش ریخته با گفتن «به سلامتیت باشه ایشالله - خدا به همراهت» وسط حصاری از زنان که از نظر و دید نامحرم به دور باشد روانه‌اش می‌کردند.



معمولاً به علت نزدیکی راه‌ها و این که غالباً وصلت‌ها از نزدیکان و دوروبری‌ها صورت می‌گرفت عروس پیاده حرکت می‌کرد، مگر راه‌های دور که درشکه و کالسکه به کار گرفته می‌شد. عروس چه پیاده بود و چه سواره در طول مسیر تمام اهل محل با خبر کردن یکدیگر از کوچه‌ها و خانه برای دیدن عروس بیرون می‌آمدند و گله به گله خانه‌دارهای خیراندیش برایش منقل آتش آورده اسفند در آتش می‌ریختند و با ماشاءالله، لاحول ولا قوة الا بالله گفتن و عاقبت به خیر باشی ایشاءالله، بدرقه‌اش می‌کرده‌اند و...

از نزدیکی‌های خانه داماد، یعنی دو سه کوچه جلوتر باز منقل‌های اسپندی بود که از طرف خانه داماد می‌رسید و دود «کندر» و «وِشا» (صمغی مانند کندر) و اسپند بود که کوچه را پر می‌کرد. پشت سر منقل‌ها آیین و یک جفت لاله به استقبال عروس می‌رفت. پشت سر آیین و لاله، داماد و ساقدوش هایش به پیشواز عروس می‌رفتند. داماد از عروس سلامی گرفته دوش به دوش او می‌گردید، و در حالی که روی آیین به طرف عروس و داماد بود که آن‌ها دزدانه در آن به هم می‌نگریستند لاله‌ها دو طرفشان نورافشانی می‌کرد پا به خانه می‌گذاشتند. در این مسیر یک تا سه گوسفند جلویشان قربانی می‌شد، و از خونشان به پنجه کفش‌هایشان نشان گذاشته می‌شد و با صلوات‌های پی در پی داخل شده، عروس به اطاق خود یعنی حجله خانه، یا به اطاق میهمان‌ها می‌رفت و داماد سر جای خود؛ یعنی شاه‌نشین یا طاق‌نمای آذین بسته‌ای که برایش معلوم شده بود می‌نشست و از اول تا آخر، داماد باید همچنان خشک و بی حرکت و بی حرف و سخن می‌نشست.

در واپسین ساعت عروسی پس از برگزاری شام و نمایش مطربی یا مداحی، بسیاری از میهمان‌ها می‌رفتند و مراسم زفاف برگزار می‌شد...^(۱)

مطرب‌ها گروه‌های شادی و نشاطی بودند که واقعاً اسم (مطرب) را با رسم‌شان توأم ساخته، جماعات فرح‌انگیزی که مکتب نرفته و معلم ندیده و خط ننوشته، بغمزه مسئله‌آموز صد مدرس گردیده، غم از دل‌های مرده زدوده، هر صاحب عقده‌ای را به نشاط می‌آوردند، و معتقد بودند که آن‌ها برای آن دعوت می‌شوند که شادی و انبساط آورده جز آن مورد توقع دعوت کننده نیست و هنرشان باید آن باشد که در مقابل اجرت، خاطره خوش برای اجرت‌دهنده و تماشاکننده به جا بگذارند، و می‌گفتند مطرب و مقلد و عمله طرب یعنی کسانی

۱- شهری باف، جعفر: طهران قدیم (جلد سوم)، بخش مجالس زنانه و عروسی.



که پیام آور شادکامی و سور و سرور مردم و زداینده غم و دل‌تنگی و پریشانی و کسالت و افسردگی بوده، نه خلاف آن باشند، که اگر با خنداندن و شاد داشتن افراد درسی نیز به ایشان بیاموزند زهی انجام وظیفه‌ای عالی که هنر را با عبادت قرین ساخته نزد وجدان و خدا و خلق نیز سربلند می‌باشند، و مخالف آن یعنی مطرب غم‌آور را مرثیه‌خوانی مثل می‌زدند، که در مجلس عزا مطربی نموده شود و نشاط و مسخرگی بکنند.

ایضاً دستوراتی داشتند، که مربوط به رعایت کار و مجالس و میهمانان و میزبانان می‌گردید، به این صورت که مثلاً اگر در عروسی‌ای بیوه زن دعوت شده باشند، در اشعار و لطایف خود استفاده از مضامین کنایه آمیز مانند (بیوه زن کَرّه‌دار خونه رو خراب می‌کنه)، و مثل این مضمون در نمایش زن سرخور که سر هیجده شوهر را خورده به گورشان کرده بود، از نوزدهمی بعد از او را می‌پرسد به کی رو آورد و جواب می‌شنود به (اجل برگشته بیستمی)، و یا اگر در عروسی محقر دعوت می‌شوند، که مسلم عروس این چنین مجالس هم کم‌جهاز می‌باشد، نزده بخوانند (زنی که جهاز نداره، این همه ناز نداره)، و یا اگر چنانچه رسم است و پرسیدند «که باید هم احوال و اوضاع مجالس خود را قبلاً تفحص کنند»، و فهمیدند عروس سن و سال دار و پیردختر می‌باشد نخوانند (پشت بوم روبه قبله شَرشَر آتش می‌یاد، عروس ما بچه ساله سرشب خوابش میاد) و یا در شب شش زایمان و اسم گذاران بچه، اگر زانو دختر زاییده است نخوانند (اسم پسرش جواد جواد، پاشو میذاره گشاد گشاد).

همچنین تقلید دو هو و را که هویی پسر زافخر می‌کند (نشستم و خوابیدم، کیسه زر زاییدم - نشستی و خوابیدی، طشت خاکستر زاییدی) و برای مجلسی که صاحبش دو زنه می‌باشد نمایش زن بابا را برای زن پدر نیاورند، و در مجالس پیران اوصاف روزگاران جوانی و در محفل جوانان یاد پیری و ضعف ناتوانی نکرده عیش مجلسیان خراب نکنند، الی آخر که (اول اندیشه، وانگهی گفتار) را سرلوحه عمل خویش گردانند و رعایت بسا مسائل دیگر از احترام به بزرگترهای مجلس گذاشتن و کوچکترها را راضی داشتن و (کف مرتب) را به سلامتی صاحب مجلس و بزرگ مجلس خواستن و هر دستی را به سلامتی یکی از محترمین و معتبرین به مناسبت طلبیدن و هر دو فامیل را به یک حال احترام نگاهداشتن و در موقع (شاباش)^(۱) به

۱- شاباش یا شادباش - پولی که مطرب‌ها به صورت انعام یا دستلاف از حضار دریافت می‌کردند، این شاباش به چند صورت انجام می‌گرفت، نوعی شاباشی که برای صاحب مجلس جمع می‌شد و چیزی از آن به مطرب نمی‌رسید، و فقط او اجرت خود را دریافت می‌کرد و شاباشی که عام بود و مطرب حق خود را



همان مقدار که برای مبالغ سنگین به ضرب بکوبند برای وجوه کوچکتر و کمتر نیز بکوبند، و به همان صورت که وجوه و پرداختی‌های بزرگ را به سرگذاشته اظهار امتنان می‌کنند از کمتر و کوچکتر هم به همان گونه سپاس بگذارند و در افشای مقادیر اندک خودداری ورزیده آبروریزی نداشته باشند، که تا این اسرار را نیاموخته واقف به ریزه کاری‌های این هنر نمی‌شدند لایق مجلس نمی‌شدند، و از رعایت‌هایشان در احوال مذکور نمونه‌ای زیر که چون در مجلسی عمومی داماد، با تعویض لباس پولش جا مانده نداشته شاباش بدهد و ناچار دست خالی خود در دست بچه رقااص می‌نهد، بچه رقااص تا آخر مجلس مشت خود نگشوده در هر شاباش هم یکبار به سلامتی عمومی داماد رقصیده دست می‌طلبد، تا آنجا که همه فامیل خیال می‌کنند عمو بزرگترین انعام؛ مثلاً انگشتی گرانها یا قطعه جواهری، چیزی در مشت او گذاشته است و بسیاری ملاحظات از این قبیل که شرط اول دانستنی‌های این حرفه به شمار می‌آید.

اینک جهت تکمیل مبحث چند نمونه هم از اسامی شناسائی عمل طرب می‌آوریم؛ رئیس مطرب‌ها؛ یعنی کارگردان و تهیه‌کننده را (سردسته) می‌گفتند. هنرپیشگان را جمعاً (بازیگر) خطاب می‌کردند. حاجی و سیاه و شلی و نوکر و کاشی و قزوینی و مثل آن‌ها هم به همان عناوین خود شناخته می‌شدند؛ از آنجا که فقط در رل خود بوده از آن بیرون نمی‌آمدند. اسباب‌کش را (صندوق‌کش) و رخت‌کن را (صورخانه) و موزیک‌آن‌ها را (ساززن ضرب‌گیر) می‌گفتند و جمع این گروه، ساززن ضرب‌گیر، یا تقلیدچی، یا بازیگر، یا مطرب یا لوطی شناخته می‌شدند، همچنین نمایش را تقلید یا تیارت (تآتر) می‌گفتند که مطرب‌های دور کوچه‌ای هم در ردیف لوطی‌ها بودند که به این اسم صدا زده می‌شدند.

لوطی‌ها دسته‌های دوسه نفری دوره گرد بودند، مرکب از یک تارزن یا کمانچه‌کش و یک ضرب‌گیر و بعضی یک بچه رقااص که دور کوچه محله‌ها راه می‌افتادند و وسیله رزقشان هم بچه‌های فضول توی کوچه‌ها که آن‌ها را از (زاثو) و (ختنه) و (روز حمام زایمان، یا حمام عروس، یا داماد)، (بنداندازان) و (شیرینی خوران) و مثل آن خبر کرده به خانه‌ها می‌کشیدند، که آن‌ها هم از چند خانه بالاتر صدای ساز و دُنبک خود بلند کرده (حق مبارک کنه ایشالا) گویان خودسرانه وارد خانه‌ها می‌شدند، اگرچه صاحب خانه اهل ایمان و آقا و مجتهد و اهل علم و، ریش و تسبیح‌دار و امثال آن بود که فقط چاره رد کردنشان این بود که اجریشان را داده

موکول به آن کرده اجرت نمی‌گرفت، و شاباشی که اجرت می‌گرفتند و داماد و نزدیکان او مشمول پرداخت شاباش می‌شدند.



مرخصشان کنند. تکیه کلام آن‌ها هم در رسیدن به پشت در خانه‌ها، اگر در بسته بود و عروسی خانه بود این که ساز زن بلند بگوید (حق مبارک کنه ایشالا) و ضرب گیر محکم به ضرب نواخته جواب بدهد (آمین آمین) و اگر زانو بود بگوید (حق قدم نورسیده رو مبارک کنه)، و ضرب گیر آمین آمین بگوید و این جملات که با معطل شدن در پشت در دنبال بکنند: به دلخوشی، به تندرستی، خوش روزی و خوش قدم، زیر سایه پدر و مادر، زیر سایه مرتضی علی و اگر دختر بود: زیر سایه فاطمه زهرا، و آنقدر ضرب گیر به ضرب نواخته آمین بگوید تا در باز شده راه به خانه یابند و یا (فیض) و دستلاف خود را گرفته دور بشوند.

ساز و نوای این‌ها معمولاً از اشعار و آهنگ‌های تکیه‌دار نشاط‌آور ضربی و به مناسبت بود، و مطالبی به صورت شعر مربوط و نامربوط و بامعنی و بی‌معنی که به هم می‌بافتند.

یا این فکاهیات:

آی گل پونه، نعنای پونه، آقارو می‌خوای تو توپخونه، خانومو می‌خوای خیابونه. بازار بزاا
توی تهرونه، قلهک و زرگنده راه شمرونه، سید اسماعیل^(۱) ناف چاله میدونه، دست چپ
سرپولک^(۲) عولاجونه، اونچی که غل می‌خوره بوم غلطونه، اونکه آجان دستشه چون
قانونه.^(۳) آ-خ، دلبر و بیگیر و ویش ده، تیل^(۴) رو وردار قلیش ده، بچه رو بگیر نازش کن،
فنداقش تره وازش کن. و این مضامین در هنگام رقصیدن بچه رقص‌ها:

اینقدر ناز مکن من به فدای نازت... غیر من کیست که از باغ تو صد میوه نخورد - تف به
روی تو و آن باغچه دروازت.

شب عید است و یار از من چغندر پخته می‌خواهد - خیالش می‌رسد آن سگ پدر من گنج
قارون زیر سر دارم! چه داری گفتمش تا چربی و شیرین چنین گفتا - شکر اندر دهان و دنبه
پائین کمر دارم.

و مطالبی خطاب به بچه رقص‌ها که نرمش کرده مثل فتر لاله کج و راست می‌شدند، از این
گونه: خدا استخون تو کمر این بچه خلق نکرده. خدا پدرشو بیامرزه که بچه‌ای مثل تو تحویل
می‌ده. حلال باشه شیری را که خوردی. یا برای خوشمزگی: حلالش باشه شیری که تو رو

۱- منظور، امامزاده اسماعیل.

۲- گذری به نام سرپولک در اواسط خیابان بوذرجمهری شرقی.

۳- اسم متعارف باتون.

۴- گلوله مانندی از سنگ یا بلور، یکی از اسباب بازی‌های توی کوچه بچه‌ها، یا گنده‌ها.



خورد. خدا به دادت برسه با این باری که به پشت می‌کشی، نلرزون دل مردم می‌لرزونی. یا این آیات:

زنگو به صدا ننداز، زلفو به هوا ننداز لنگه لنگه ابرو را از بهر خدا ننداز
در هر قدمی صد دل انداخته‌ای دیگر تیغ کینه از مژگان، زیر دست و پا ننداز
یک شهر پر از کُشته از غمزه جادویت بر گردن خود دیگر جرم خون ما ننداز
آخر چو خودت شوخی، از پات دراندازد اینطور ز پا ما را ای شوخ بلا ننداز

دسته‌هایی پر شور و شغف که با اندک وجهی نهایت طرب و نشاط مردم را فراهم می‌ساختند و اجرت یک ساعت اینان که هر یک آفریننده قوی‌ترین شادی‌ها و تَنگ‌های شکر و حقه‌های خنده و سرور و قند مکرری بودند که بندبند جان‌ها را شیرین کرده به نشاط می‌آوردند از ده شاهی، یک قران تا دو سه قران بود، آن هم نه به سهولت که بی‌حرف و نقل و به آسانی دریافت کنند. که از ده شاهی پانزده شاهی شروع شده و با چانه زدن مجلسیان که یکی تصنیف جدید می‌طلبید و یکی شعر نو می‌خواست و یکی خوش مزگی دیگر طلب کرده، یکی رقص دلخواهش را خواسته، چانه می‌زدند ده شاهی ده شاهی اضافه می‌شد، تا احياناً به دو سه قران و حداکثر که صاحب مجلس داش مشدی‌ای نصیبشان می‌شد. ایضاً حق یک دست مطرب تمام با تقلیدچی و بازیگر و رقص و ساز زن ضرب گیر که یک مجلس غروب تا صبح را اداره می‌کردند؛ و دو سه نمایش می‌دادند، از دو سه تومان تا پنج، شش تومان بود که نامی‌ترین دسته‌ها را دریافت می‌کردند، اما شایاب‌هایشان معمولاً قابل توجه درمی‌آمد که مردم به چشم همچشمی تلافی می‌کردند.^(۱)

ترانه‌های عروسی

والنتین ژوکوفسکی این ترانه‌ها را در سال ۱۸۹۹ م در تهران ثبت کرده است.^(۲) ابتدا در حمام صورت می‌گیرد. جمعیتی کامل از خانواده دامادها، دوستان داماد، آشنایان دلاک که

۱- شهری باف، جعفر: طهران قدیم ص ۸۹ - ۸۵

۲- این اشعارها را به یاد واسونک‌های شیراز و استان فارس می‌اندزد. ظاهراً در دوره قاجار، با ورود بسیاری از هنرمندان و موسیقی‌دانان مناطق مختلف ایران به پایتخت جدید، یعنی تهران، هنرمندان و موسیقی‌دانان فارس نیز واسونک‌ها را وارد عروسی‌های تهران قدیم کردند.